

عناصر و جایگاه مفهوم تخنه در فلسفه یونان باستان و بررسی دیدگاه های دیگر درباره آن

حسن مهرنیا^۱، مهدی ذاکری^۲، حسین لطیفی^۳

چکیده

یکی از جنبه‌های مهم و تأثیرگذار در فلسفه فناوری، سابقه تاریخی مفاهیم مرتبط با این موضوع در سخنان نویسندگان و متفکران دنیای باستان است. از میان این مفاهیم، مفهوم «تخنه» بمعنای فن، صنعت یا هنر و جایگاه آن در آثار بجا مانده از یونان باستان، از اهمیت بیشتری برخوردار است. مارتین هایدگر از نخستین کسانی بود که بررسی مفهوم تخنه در یونان باستان را مقدمه درک متمایز از تکنولوژی مدرن تلقی کرد و در این زمینه دیدگاهی خاص داشت. پژوهش حاضر با بررسی سه گروه از متون یونانی در پی آن است که ابتدا عناصر اصلی مفهوم تخنه در نگاه نویسندگان و متفکرین یونان باستان را ردیابی نماید و همچنین با بررسی دیدگاه های دیگر، نقطه ثقل تحلیل او در این مسئله را بازبایی کند. در نهایت روشن می‌گردد که اولاً، مفهوم تخنه، مفهومی غنی است که با توجه به داشتن عناصر مختلف، برای کاربرد در مباحث

۷۹

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران، پردیس فارابی (نویسنده مسئول): hmehmia@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران، پردیس فارابی

۳. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران، پردیس فارابی

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۶/۱۰/۲



فلسفی برای متفکران یونانی جذاب بوده است و عناصر اصلی آن در طول دوران باستان تکرار شده‌اند؛ گرچه در برخی دوره‌ها، به تناسب شرایط زمانه و دیدگاه هر متفکر، برخی عناصر در آن پررنگتر شده است و نیز فروکاست این مفهوم پیچیده و چندبعدی به یک عنصر کلی، درست و دقیق بنظر نمیرسد.

کلیدواژه‌ها: تخته، یونان، صنعت، هنر، فن، فلسفه فناوری، هایدگر

* * *

مقدمه

پیوند تحلیل فلسفی با موضوعات خاص همواره باعث مطرح شدن مباحثی جدید یا دیدگاه‌های نویی در زمینه‌های مختلف می‌گردد. یکی از این موضوعات، فلسفه تکنولوژی است که با توجه به جنبه‌ها و نتایج آن، در سده اخیر از اقبال نسبتاً گسترده‌یی برخوردار بوده است. یکی از زمینه‌های مهم و سرنوشت‌ساز در این موضوع، بررسی تاریخی مفهوم «تخته»^۱ ریشه بخش اول واژه تکنولوژی - و تحلیل سیر تطور آن در یونان باستان است. این بررسی به ما کمک میکند با دانستن ریشه تاریخی عناصر مختلف معنایی در واژه تکنولوژی، درک درست و متمایزی از مفهوم تکنولوژی در زمانه خود داشته باشیم و از خلط مفاهیم تاریخی بپرهیزیم. همینطور، با این بررسی میتوانیم نظریات و گفتمانهای مطرح در فلسفه تکنولوژی را بشکل منظمتری صورتبندی و سازماندهی نماییم. علاوه بر این، کنکاش منابع تاریخی با دیدگاهها و مسائل جدید، میتواند بینشهای بهتر و در نتیجه، نوآوریهای اصیلتری را در پی داشته باشد.

بررسی تاریخی مفهوم «تخته» هم بشکل مستقل و هم در ذیل تحقیقات مرتبط با تکنولوژی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. البته این پژوهشها یا تمام جنبه‌های این مسئله را مورد بررسی قرار نداده‌اند یا اینکه رویکردی خاص بر آنها حاکم بوده است؛ برای مثال، مسئله اصلی در دو کتاب مستقلی که به جایگاه مفهوم تخته از دیدگاه ارسطو یا افلاطون میپردازند، نسبت میان فضیلت و تخته است. این مسئله در عین اینکه اهمیت بسیاری در مطالعه مفهوم تخته و تکنولوژی دارد، اما نمیتواند کلیت دیدگاه یونانی درباره این مفهوم را بشکل کامل بازنمایی کند.

۸۰

1. *τεχνη*



نوشتار پیش‌رو تلاش میکند اولاً، با بررسی جایگاه و عناصر اصلی مفهوم تخته در سه دیدگاه یونانی، به روایتی منسجم و سازوار از جایگاه این مفهوم در زیست‌جهان یونان باستان و تفاوت دیدگاه‌های مختلف نسبت به آن دست یابد و ثانیاً، از آنجایی که در سدهٔ اخیر، این هایدگر بود که نخستین بار کنکاش دربارهٔ مفهوم تخته در دنیای باستان را به تأمل فلسفی دربارهٔ تکنولوژی پیوند داد، نوشتار حاضر حاوی بررسی اجمالی دیدگاه وی در این موضوع نیز خواهد بود. سه منبع یونانی مدنظر در این نوشتار بترتیب عبارتند از: (۱) آثار پیش‌افلاطونی و نوشته‌های منسوب به بقراط؛ (۲) آثار افلاطون؛ (۳) آثار ارسطو.

عناصر مفهوم تخته

در یونان باستان، برخی واژه‌ها و مفاهیم روزمره با داشتن ظرفیتهای معنایی خاص، همواره برای فیلسوفان و متفکران جالب توجه بوده‌اند. برخی از این واژه‌ها پس از وارد شدن به دایرهٔ لغات فلسفی و تأکید بر یکی از جنبه‌های معنایی آنها، تبدیل به اصطلاحات مستقل و دارای معنایی متفاوت گشته‌اند. یکی از این مفاهیم که البته تا حدود زیادی سابقهٔ معنایی خود را حفظ کرده، مفهوم تخته است. «بررسی مختصر نوشته‌های یونانی پیش از افلاطون نشان میدهد که واژه «تخته» قبل از اینکه به ابزاری برای تحلیل فلسفی تبدیل شود، محتوایی غنی و نسبتاً سازوار داشته است.»^(۱)

واژه «تخته» از ریشهٔ هندواروپایی «تک»^۱ بمعنای «در کنار هم قرار دادن تکه‌های چوب برای ساخت خانه» است.^(۲) «تک» یونانی مشابه «تکتون»^۲ یونانی و «تکسان»^۳ سانسکریت بمعنای نجاری، کار با چوب و ساختمان‌سازی است. استاد معماری با اضافهٔ «آرخه»^۴ به «تکتون» بدست می‌آید: «آرخیتکتونیکوس».^{(۳)۵}

1. tek
2. τεκτον
3. taksan
4. αρχι
5. αρχιτεκτονικός



مهرنیا، ذاکری، لطیفی؛ عناصر و جایگاه مفهوم تخته در فلسفهٔ یونان باستان و بررسی دیدگاه هایدگر دربارهٔ آن

اولین تعمیم معنایی تخنه در آثار همر قابل پیگیری است. هنگامی که او تخنه را برای حرفه پروتئوس^۱، یعنی مهارتی که محصول عینی ملموس ندارد، استفاده کرد.^(۴) در عین حال و در تقابل با «دمیورگ»^۲ در آثار همر، میتوان دریافت عنصر تولید هنوز در معنای تخنه پررنگ است. واژه «دمیورگ» از همر به بعد وارد ادبیات یونانی شده است.^(۵)

بدلیل ارتباط قوی میان تخنه و تولید، همر «دمیورگ» را در مورد کارها و حرفه‌هایی که محصول متمایزی نسبت به خود عمل ندارند استفاده میکند؛ حرفه‌هایی مانند قاضی و غیبگو و حاکم محلی؛ ولی در حرفه‌هایی که ساختن و عنصر تولید مطرح است، همر از واژه تخنه استفاده میکند.^(۶)

اولین تحلیل مستقل درباره تخنه را در رساله‌های منسوب به بقراط میبینیم. این البته خیلی عجیب نیست؛ «از دوران باستان، پزشکی بعنوان یگانه الگوی فن شناخته شده است؛ فعالیت عقلانی که تمام توان آن معطوف به غایتی مشخص و متمایز بوده است.»^(۷) گرچه در مورد انتساب تمام این آثار به بقراط تردیدهای جدی وجود دارد، اما از نظر تاریخی «تعلق داشتن بسیاری از این نوشته‌ها به ابتدای قرن پنجم پیش از میلاد، روشن است.»^(۸) از میان این آثار، رساله‌یی با عنوان درباره تخنه^۳ به دفاع از تمامیت و استقلال علمی تخنه در مقابل توخه^۴ (صدفه و شانس) میپردازد. رساله‌یی با عنوان درباره پزشکی باستان^۵ در انتقاد به کسانی است که در عین قبول داشتن پزشکی بعنوان یک تخنه، روشها و پیش فرضهای غیرتجربی را در این تخنه بکار میبندند.

علاوه بر پزشکی، «گروهی از سوفیستها که ادعای تدریس خطابه داشتند، کتابچه‌ها یا دستورالعملهایی برای این منظور تهیه میکردند و آنها را تخنه مینامیدند.»^(۹) همین عنوان بعدها به آرس^۶ لاتینی ترجمه شد.^(۱۰) گرگیاس قدرت سخن را به تخنه ساحری و جادوگری تشبیه کرده^(۱۱) و در مقایسه‌یی آشکار با پزشکی، آثار سخن بر ذهن را مانند آثار دارو بر بدن میشمرد.^(۱۲)

۸۲

1. *Πρωτεύς*
2. *δημιουργός*
3. *Περὶ Τεχνῆ*
4. *τυχῆ*
5. *Περὶ Ἀρχαία Ιατρικα*
6. *Arts*



۱. موضوع، حوزه و ابزار محدود

در فهم یونانی، تخته همواره معطوف و محدود به موضوع و دامنه‌ی مشخص است. در نوشته‌های بقراطی، مؤلف از موضوعی مینویسد که سخن او را محدود میکند.^(۱۳) همچنین، تخته پزشکی محدود به حوزه‌ی خاص یعنی بیماریهای درمان‌پذیر است و این محدودیت ناشی از ابزاری است که طبیعت یا تخته در اختیار ما نهاده است.^(۱۴)

در محاورهٔ سوفیست، سقراط تمایز دانشها و تخته‌ها را به تمایز موضوعات آنها میداند.

اپیستمه^۱ یکی است، اما با توجه به موضوع و متعلق خاص خود، هر دانشی از دیگر دانشها جدا میشود و عنوان خاص به خود را میگیرد، برای همین است که گفته میشود تخته‌های بسیاری و اپیستمه‌های بسیاری وجود دارند.^(۱۵)

در رسالهٔ جمهوری نیز همین مطلب مورد تأکید واقع میشود: «تمایز میان اپیستمه‌ها، به تمایز میان موضوعات و متعلقات آنهاست و این در مورد تمام تخته‌ها^(۱۶) جاری است.»^(۱۷) در همین راستا، ارسطو نیز اعتقاد دارد «همانطور که در تخته‌ها حوزه محدودی وجود دارد، متعاطیان تخته نیز باید ابزار مناسب داشته باشند.»^(۱۸) و اینکه «ابزار هیچکدام از تخته‌ها هرگز نامحدود نیست.»^(۱۹)

در نهایت، طبیعت موضوع و حیطة فعالیت آن، در کارکرد و نتیجهٔ تخته تأثیر مستقیم دارد. در برخی موضوعات بخاطر طبیعت پیچیدهٔ موضوع، تخته‌ها همواره نتیجه‌بخش نیستند و در برخی موضوعات بخاطر ساده بودن، تخته همواره نتیجهٔ مطلوب را میدهد.^(۲۰) تفاوت موضوع باید در قضاوت نهایی نسبت به موفقیت تخته مد نظر قرار بگیرد. ارسطو نیز اعتقاد دارد نباید توقع داشت تمام تخته‌ها از حد و میزان مساوی دقت برخوردار باشند.^(۲۱)

۸۳

۲. غایتمندی

حضور عنصر غایتمندی در مفهوم تخته چنان پررنگ است که نویسندهٔ دربارهٔ تخته دانش پزشکی را توسط سه غایت مطلوب از آن یعنی درمان کامل، تسکین

1. επιστημη



سال هشتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۶
صفحات ۷۹-۱۰۲

مهرنیا، ذاکری، لطیفی؛ عناصر و جایگاه مفهوم تخته در فلسفه یونان باستان و بررسی دیدگاه هایدگر دربارهٔ آن

بیماریهای حاد و امتناع از درمان بیماریهای مهلك تعريف ميکند.^(۲۲) در محاوره خارمیدس، سقراط اعتقاد دارد تمام تخنه‌ها معطوف به غایتی معین هستند.^(۲۳) در جمهوری، تمایز تخنه‌ها از یکدیگر، به داشتن کارکردهای متفاوت است^(۲۴) و ارسطو غایت هر تخنه را، حدی برای ابزار آن تخنه میداند.^(۲۵) نکته قابل توجه در این موضوع، برخورد متفاوت ارسطو با عنصر غایت‌مندی در تخنه و طبیعت است؛ او گاهی غایت‌مندی تخنه را دلیلی برای غایت‌مندی طبیعت معرفی میکند^(۲۶) و گاهی برعکس، غایت‌مندی طبیعت را دلیلی برای غایت‌مندی تخنه میداند.^(۲۷)

۳. تقابل تخنه و توخه

با بررسی ریشه لغوی روشن می‌گردد که معنای اول واژه توخه، «کار ایزد» است. همچنین بمعنای عامل یا علتی خارج از کنترل انسان و یا بمعنای نتیجه چنین عامل و علتی، استفاده میشود.^(۲۸) نویسندگان یونانی همواره تلاش داشتند تعادلی در نسبت میان تخنه و توخه ایجاد کنند. مؤلف بقراطی برای ایجاد تعادل میان تخنه و توجه چنین توجیهی ارائه میکند: «منتقدان تخنه پزشکی اعتقاد دارند بیمارانی که درمان میشوند، علاج خویش را مدیون بخت (توخه) هستند و نه تخنه پزشکی.»^(۲۹) مؤلف درباره تخنه ضمن قبول کردن نقش توخه بشکل کلی، در جواب این انتقاد مینویسد: «کسانی که خوب درمان شده‌اند، بخت خوبی داشته‌اند و کسانی که درمان بدی دریافت کرده‌اند، نگون‌بخت بوده‌اند.»^(۳۰) این راه‌حل جمع میان تخنه و توخه، یعنی عقیده به نقش توخه در نتیجه نهایی و کارکرد تخنه، در دیدگاه سُلن^۱ نیز قابل ردیابی است:

سلن تخنه‌های آهنگری، شعر و غیب‌گویی را موهبت خدایان میداند و از این جهت داشتن آنها خارج از اختیار انسان است. حتی در مورد تخنه‌هایی که مبتنی بر دانش انسانی هست نیز این خدایان سرنوشت^۲ هستند که موفقیت و شکست را پیش می‌آورند. کنار هم بودن تخنه و سرنوشت، کارکرد و جایگاه تخنه را بشکل جدی مورد سؤال قرار میدهد؛ چراکه همیشه خدایان سرنوشت میتوانند در نتیجه نهایی تخنه خلل ایجاد کنند.^(۳۱)

1. Solon- Σολων (640 – 558 BC)
2. Μοιρα

افلاطون از زبان پولوس، شاگرد گرگیاس، مینویسد: «این تجربه است که باعث میشود در مسیر تخنه باشیم، در حالی که بی‌تجربگی ما را در مسیر توخه قرار میدهد.»^(۳۲) در رساله قونین، دیدگاهی نقل میشود که تمام پدیده‌ها را در تقسیمی سه‌گانه، ناشی از طبیعت، تخنه یا توخه میداند^(۳۳) و در راه‌حلی همانند راه‌حل سلن برای نسبت میان تخنه و توخه، فرد آتنی میگوید: «متعاطی تخنه اگر برای هماهنگی توخه با تخنه خویش دعا کند، بعید است که به نتیجه نرسد.»^(۳۴)

تقسیم سه‌گانه پیدایش طبیعی، تولید ناشی از تخنه یا توخه در آثار ارسطو نیز قابل مشاهده است.^(۳۵) او اعتقاد دارد «حرفه‌هایی حقیقتاً تخنه هستند که کمترین عنصر از توخه در آنها وجود داشته باشد.»^(۳۶) در عین این ناسازگاری، تخنه و توخه از یک جهت مشترکند و آن تعلق به امور تغییرپذیر است.^(۳۷) البته در عین اشتراک، بی‌تفاوت نیستند: «اشیائی را که با توخه بدست می‌آوریم، میتوان با اطمینان بیشتر و با اجرای دقیق تخنه بدست آورد.»^(۳۸) همچنین از آگاتون^۱ نقل میکند: «برای برخی چیزها لازم است تخنه داشته باشیم، ولی چیزهای دیگر را با توخه یا سرنوشت بدست می‌آوریم.»^(۳۹)

راه‌حلی که با سئلن برای ایجاد تعادل میان تخنه و توخه شروع شده است، در سخنان ارسطو نیز بچشم می‌خورد. او میگوید: «نه تنها در کارهایی که کاملاً به توخه تکیه دارند، بلکه در اموری که احتیاج بسیاری به تخنه دارند - مثل فرماندهی لشکر و ناوبری - افرادی هستند که تنها بخاطر توخه، موفقیت زیادی کسب میکنند.»^(۴۰)

۴. نقش خرد و دانش در تخنه

تخنه ریشه در خرد و دانش دارد. از نظر نویسنده بقراطی، کارکرد تخنه همان دستاورد خرد است؛ یعنی «کشف امور پنهان و تکمیل امور ناقص»^(۴۱) و صرفاً با تکیه بر دانش حسی نمیتوان به تخنه رسید، بلکه تخنه به استنباط عقلی و «بینش خرد» نیاز دارد.^(۴۲) برخلاف جهل بزرگی که پیشتر وجود داشت، تخنه پزشکی با تکیه بر دو عنصر کشفیات و دقت ناشی از استدلال، قابل احترام است^(۴۳) و دانش

1. Agathon - Ἀγαθόν (c. 448- c.400 BC)



مورد نیاز در تخنه یعنی دانش به علت: «صرف دانستن اینکه یک غذا برای یک بیماری ضرر دارد کافی نیست، بلکه باید دقیقاً معلوم شود این غذا چه اثری بر کدام قسمت بدن میگذارد و چرا.»^(۴۴)

از نظر سقراط، حرفه ایون نمیتواند یک تخنه باشد؛ چرا که او از توضیح و توجیه کار خود ناتوان است.^(۴۵) «هیچ شاعری شعر نمیگوید، مگر وقتی که عقل از او خارج شود ... اگر شعر گفتن یک تخنه بود، شاعران میبایست بتوانند به خواست خود در تمام گونه‌ها، شعر بسرایند.»^(۴۶) دانش مورد نیاز در تخنه، یک دانش کمی است و همواره، تخنه و دانش کمی در کنار یکدیگرند: «هر جا اندازه‌گیری هست، تخنه و دانش نیز هست.»^(۴۷) «مگر این حقیقت ندارد که هر تخنه و دانشی، سهمی از عدد و حساب دارد؟»^(۴۸) و حذف اندازه‌گیری کمی از تخنه‌ها، یعنی حذف کارکرد آنها. «اگر اندازه‌گیری، حساب و وزن‌کشی را از تخنه بگیریم، تخنه‌ها بی‌فایده خواهند بود.»^(۴۹)

تمایزی میان تجربه خام و تخنه وجود دارد که نباید از آن غافل بود. از نظر افلاطون، حرفه‌یی مثل شیرینی‌پزی یک مهارت تجربی^۱ است، برخلاف پزشکی که یک تخنه است؛ زیرا پزشکی هم طبیعت موضوع خود و هم علت اعمالی را که انجام میدهد بررسی میکند و میتواند نسبت به هر کدام توجیه ارائه کند.^(۵۰) از نظر او، حرفه سخنوری که به حقیقت دسترسی ندارد و تنها از دوکسا^۲ و عقاید عوام پیروی میکند، یک تخنه نیست.^(۵۱)

یکی از ممیزات انسان از نظر ارسطو، بکارگیری تخنه است. «حیوانات دیگر با استفاده از حواس ظاهری و حافظه زندگی میکنند و تنها مقدار کمی تجربه‌های جزئی دارند؛ در حالی که نژاد انسانی علاوه بر اینها، با تخنه و استدلال^۳ زندگی میکنند.»^(۵۲) ارسطو تمام تخنه‌ها را دانشهای تولیدی^۴ و توانمندی عقلانی^۵ میداند^(۵۳) و پس از برشمردن تخنه قانونگذاری در کنار دیگر تخنه‌ها میگوید: «همانگونه که برای پزشک دانش کلی به طبیعت لازم است، بیشتر از آن لازم است که قانونگذار دانش کلی به طبیعت داشته باشد.»^(۵۴)

1. εμπειρία

2. δοξα

3. λογισμοις

4. ποιητικαί επιστημαι

5. δυναμεων ... λογου



در نهایت از نظر ارسطو:

متعاطی تخنه از هوش و حکمت بیشتری برخوردار است، تا کسانی که صرفاً تجربه دارند... چراکه متعاطی، تخنه علت را میداند. فرد صاحب تجربه میداند یک شیء چنین است، ولی نمیداند چرا، در حالی که صاحب تخنه علت را میداند.^(۵۵)

۵. تخنه: دانش کلی و اجرای جزئی

پس از بررسی نقش دانش در تخنه، معمای نسبت میان دانش کلی و موارد جزئی پیش می‌آید. درست است که تخنه باید حاوی دانش علی و کلی باشد، اما با توجه به اینکه تخنه ذاتاً معطوف به عمل است، همواره با موارد خارجی و جزئی سروکار دارد؛ حال از دیدگاه نویسندگان یونان باستان، نسبت میان دانش کلی و موارد جزئی در تخنه چگونه ترسیم میشود؟

مؤلف درباره پزشکی باستان نوشتار خود را با انتقاد از کسانی که تخنه پزشکی را صرفاً مبتنی بر پیش‌فرضهای کلی میدانند، یعنی فیلسوفان طبیعی، آغاز میکند.^(۵۶) روچنیک اعتقاد دارد آن چیزی که باعث میشود یک رابطه مستمر و مطیعانه میان شاگرد و استاد تخنه وجود داشته باشد (مانند آنچه در سوگند بقراط میبینیم)، این حقیقت است که تخنه بخاطر معطوف بودن به موارد جزئی، حاوی جزئیات و پیچیدگیهایی است که تنها در چنین ارتباطی میتواند به شاگرد منتقل شود.^(۵۷)

درباره اهمیت تجربه در تخنه، افلاطون از زبان سقراط مینویسد: «خردمندترین پزشکان کسانی هستند که علاوه بر فراگیری تخنه خود، بیماران بیشتری را دیده باشند... و خود نیز بیماریهای بیشتری را تجربه کرده باشند»^(۵۸) و «کسی که با خواندن یک کتاب یا دیدن چند دارو تصور کند پزشک است، دیوانه است و هیچ چیز از تخنه نمیداند».^(۵۹)

از نظر ارسطو، نقصان و کمبود تخنه‌ها، ناشی از نبودن تعادل میان کلیت تخنه و جزئی بودن عمل ماست؛ «مانند تمامی تخنه‌ها، ساختار شهر نیز همیشه همه جزئیاتش کامل و درست نیست، چراکه این (ساختار) ضرورتاً بشکل کلی تنظیم میشود، در حالی که کارهای ما معطوف به جزئیات است».^(۶۰)



نگاه ارسطو به تجربه‌های جزئی متکاملتر است؛ او هم به نقش ابتدایی و آغازین تجربه برای بدست آوردن قواعد کلی اشاره میکند و هم نقش تجربه در اجرای بهتر تخته را مدنظر قرار میدهد. نسبت دیالکتیکی میان تجربه‌های جزئی و دانش کلی در سخنان او قابل توجه است:

تجربه جزئی خیلی شبیه به دانش و تخته است، اما حقیقت این است که دانش و تخته از طریق تجربه بدست می‌آیند. ... تخته هنگامی شکل می‌گیرد که از میان موارد متعدد تجربه، یک قانون کلی برای تمام موارد مشابه بدست بیاید. این قضاوت که «این دارو بیماری سقراط را درمان کرد»، یک تجربه است، ولی این قضاوت که «این دارو تمام افراد مبتلا به این بیماری را درمان میکند» یک تخته.

در مورد اهداف عملی، تجربه کم‌ارزشتر از تخته نیست. دیده‌ایم که افراد باتجربه بیشتر از افرادی که صرفاً دانش دارند، موفق میشوند. علت این است که تجربه دانش به جزئیات و تخته دانش به کلیات است؛ اما اعمال و آثار تولیدی همواره معطوف به جزئیات هستند. پزشک، انسان (کلی) را درمان نمیکند، بلکه سقراط (فرد جزئی) را درمان میکند. ... در عین حال ما تمام دانش و مهارت را متعلق به تخته میدانیم و نه تجربه جزئی.^(۶۱)

او در انتقاد به نظریه مثل افلاطونی برای رسیدن به دانش کلی و ضروری، مسیر دسترسی به قواعد کلی مورد نیاز در تخته را انباشت تجربه‌های جزئی میداند:

فهم اینکه چطور یک نجار یا بافنده با دیدن مثال خیر اعلی در تخته خودش موفقتر خواهد بود، دشوار است. یا اینکه چطور کسی بخاطر دیدن مثال و تنها به آن دلیل، میتواند پزشک یا فرمانده بهتری باشد؛ زیرا اساساً بنظر نمیرسد یک پزشک به این شکل (کلی و انتزاعی) سلامت را مورد مطالعه قرار دهد، بلکه او سلامت انسان و بلکه سلامت یک انسان جزئی را مورد مطالعه قرار میدهد؛ چرا که او افراد انسان را معالجه میکند.^(۶۲)

از جمله مواردی که میتوان نسبت میان دانش کلی و اجرای جزئی تخته را در دیدگاه ارسطو پیگیری کرد، تقسیمبندی مشهور او میان حکمت نظری، عملی و تولیدی در فصل ششم اخلاق نیکوماخوس است.^(۶۳) گرچه در این تحلیل او بیشتر

از واژه «پوئیس»^۱ استفاده میکند، اما میتوان حضور واژه تخنه و جایگزینی آن با پوئیس را در تحلیلهای وی بروشنی ردیابی کرد؛ برای مثال او در تقسیم پنجگانه‌اش بجای پوئیس از تخنه نام میبرد: «تخنه، ایستمه، فرونیس^۲ سوفیا^۳ و نوس»^۴(۶۴) این البته بمعنای مترادف بودن تخنه و پوئیس از نگاه ارسطو نیست. بشکل کلی این بخش از سخنان ارسطو با توجه به سابقه و تأثیری که همواره در تاریخ فلسفه داشته است، نوشتاری مستقل میطلبد، اما یک جنبه از تحلیلهای او در این بخش قابل توجه است. بر اساس تفسیر ریو، تخنه نیز مانند فرونیس، نقش یک واسطه میان کلیات و مصادیق جزئی را بازی میکند. با این تفاوت که فرونیس واسطه‌یی میان نوس (قواعد کلی شهودی) و پرکیس (عمل جزئی خارجی) است و تخنه واسطه‌یی میان ایستمه (دانش کلی) و پوئیس (تولید جزئی).^(۶۵) این نسبت را میتوان چنین نشان داد:

نوس ← فرونیس ← پرکیس
ایستمه ← تخنه ← پوئیس

۶. مرجعیت تخصصی ناشی از تخنه

تا پیش از این بیان شد که یکی از عناصر مهم مفهوم تخنه، معطوف بودن و محدود بودن به موضوع و حوزه مشخص است. این محدودیت باعث میشود تخنه‌ها در حوزه تخصصی یکدیگر دخالت نکنند؛ در سوگند بقراط، پزشک متعهد میشود که حتی کوچکترین عمل جراحی را انجام ندهد و آن را به متعاطیان آن تخنه واگذار کند.^(۶۶)

۸۹ در محاورات افلاطونی، یکی از کاردهای عمده طرح و پیگیری تمثیلهای حاوی تخنه، بیان مرجعیت تخصصی صاحبان تخنه و تقییح ارائه نظر توسط غیرمتخصصان است. این را میتوان در تصویر کلی انتقاد افلاطونی به دموکراسی و تلاش او برای تبیین

1. ποιησις
2. φρονησις
3. σοφια
4. νοθς



نقش بی‌بدیل فیلسوفان در رهبری شهر دانست. در محاورهٔ لاجس، ابتدا باید روشن شود کدامیک از افراد در موضوع مورد بحث صاحب‌تخنه هستند.^(۶۷)

تقدم نظر متخصصین در محاورهٔ پروتاگوراس قوت بیشتری دارد؛ اگر فردی که متعاطی‌تخنه نیست دربارهٔ یک‌تخنه نظر بدهد، ابتدا به او می‌خندند و اگر متوقف نشد، پلیس مسلح او را میبرد. این فرایندی است که در موضوعات مرتبط با تخنه اجرا می‌شود.^(۶۸) تخصص حاصل از تخنه چنان اعتمادی نسبت به متعاطیان آن ایجاد میکند که قضاوت‌های انتقادی نسبت به ایشان را متوقف می‌سازد. در رسالهٔ دولتمرد، حکمرانی مبتنی بر تخصص، احتیاجی به قانون یا نظر مردم ندارد؛ همانگونه که پزشک متخصص احتیاجی به کتاب یا رضایت بیمار ندارد، البته مادامی که تخنه مبتنی بر تخصص و معطوف به خیر بیمار باشد.^(۶۹)

در انتخاب میان اقلیت متخصص و اکثریت غیرمتخصص، دیدگاه ارسطو با افلاطون تفاوت میکند. او پس از طرح صورت مردم‌پسند ادارهٔ شهر (یعنی تقدم نظر اکثریت حتی اگر مخالف اقلیت متخصص باشد)، اولین اشکال را چنین بیان میکند: «تنها کسی میتواند دربارهٔ یک بیماری نظر بدهد که بتواند آن را درمان کند، یعنی پزشک و این در مورد تخنه‌ها صادق است.»^(۷۰) در پاسخ می‌گوید:

شاید مردم بصورت فردی بدترین قاضیها باشند، اما بشکل مجموعی قضاوت آنان بخوبی قضاوت افراد داری دانش ویژه و حتی بهتر است. ... علاوه بر این، برخی تخنه‌ها هستند که محصولاتشان نه صرفاً و نه ضرورتاً بهتر، توسط صاحبان آن تخنه مورد قضاوت واقع نمیشود... مالک و شخص ساکن در خانه، قاضی بهتری نسبت به خانه است تا سازندهٔ آن.^(۷۱)

۷. آموزش و فراگیری تخنه

۹۰ یکی از عناصر متمایز در تخنه، قابلیت انتقال آن به دیگران است. این انتقال گاهی میان پدران و فرزندان است؛ مانند آنکه هرودوت شباهت میان اهالی لاکونیا و مصر را در این میدانده که در هر دو مکان، تخنه‌ها بشکل موروثی میان پدران و فرزندان منتقل میشوند^(۷۲) و یا میان شاگرد و استاد، همانگونه که ایسوکراتس پس از دفاع از حرفهٔ سوفیستها با ارجاع به ثمرات و نتایج فعالیت آنها، یک شاخصهٔ مهارت بیشتر در تمام تخنه‌ها را، قدرت آموزش به شاگردان می‌شمرد: «این مسئله‌ی است



که مورد پذیرش همه انسانهاست؛ یعنی اینکه در تمام تخته‌ها ما کسانی را با مهارتتر می‌شمریم که شاگردانی را تربیت کنند که بتوانند تا آنجا که ممکن است به همان روش کار کنند.»^(۷۳) در فرایند این آموزش، استعداد نقش مهمی دارد: «برای کسب مهارت لازم در تخته پزشکی، لازم است که فرد علاوه بر راهنماییها، شرایط مطلوب، آموزش و زمان مناسب، دارای استعداد طبیعی برای این تخته باشد. یک دانشجوی بی‌استعداد تمام زحمات را به هدر می‌دهد.»^(۷۴)

پس از توجه دادن به اهمیت نظر متخصصین در هر رشته، سقراط اعتقاد دارد شناخت این متخصصین با توجه به آموزش، تمرین و اساتید آنها میسر است.^(۷۵) در پروتاگوراس، تمام تخته‌ها قابل آموزش^۱ و فراگیری^۲ معرفی میشوند.^(۷۶) پیشتر، از نقش دانش کمی در تخته از دیدگاه افلاطون گفتیم،

حال روشن میشود که یک کارکرد وجود دانش کمی در تخته، کنترل بخشی به دانش و انتقال آن از طریق آموزش به دیگران است. سقراط میگوید: «من اعتقاد دارم که بواسطه تخته حساب، انسان دانشهای متفاوت درباره اعداد را تحت کنترل می‌آورد و این دانش را به دیگران منتقل میکند.»^(۷۷) همچنین «هر کشف و پیشرفتی که در تخته‌ها ایجاد شده است، ناشی از عدد است... عدد ساختار همه چیز است. خدایان این میراث را برای ما گذاشته‌اند تا بدانیم چطور پژوهش کنیم، یاد بگیریم و به یکدیگر آموزش دهیم.»^(۷۸)

ارسطو نیز آموزش‌پذیری را در تخته لازم میدانند: «هر آموزش و هر فراگیری ناشی از دانش قبلی است ... و این در تمام تخته‌ها صادق است»^(۷۹) او با تفکیک میان توانمندیهای مختلف، تخته را آن نوع توانمندی میدانند که مبتنی بر آموزش باشد و نه صرفاً تمرین: «برخی توانمندیها درونی هستند، مثل حواس و برخی با تمرین و تکرار بدست می‌آیند، مثل نی‌نوازی و برخی با فراگیری، مثل تخته‌ها.»^(۸۰) البته تفکیک میان مهارتهای عملی صرف و تخته، بمعنای خالی بودن فراگیری تخته از فعالیت عملی نیست: «در مورد فضایل چنین است که ما ابتدا با انجامشان آنها را فرامیگیریم؛ چیزی که

۹۱

1. διδακτά
2. μαθητά



در مورد تخنه نیز اتفاق می‌افتد. ما با انجام دادن یاد میگیریم. انسانها با ساختن خانه بنا میشوند و با نواختن فلوت، فلوت‌نواز و به همین شکل»^(۸۱)

درست است که آشنایی با موارد جزئی، در اجرای تخنه و همچنین آموزش آن نقش بسیار مهمی دارد، اما آموزش تخنه با دادن اطلاعات یا نتایج تخنه به دانشجو تفاوت میکند. ارسطو اشکال کار گرگیاس را در این میدانده که او بجای تعلیم تخنه، نتایج تخنه را در اختیار شاگردانش میگذاشت. این روش زودبازده هست، اما سازمانمند نیست و مانند این است که کسی ادعا کند میتواند دانش جلوگیری از پادرد را آموزش دهد، اما اقسام کفش را به مشتریان عرضه کند. چنین شخصی اگرچه به مشتریان کمک میکند تا به خواسته خود برسند، لکن تخنه‌یی به آنها آموزش نداده است.^(۸۲)

۸. نسبت میان تخنه و طبیعت^۱

یکی از غایات تخنه پزشکی از نگاه مؤلف بقراطی، کمک به طبیعت است. میدانیم که فوسیس در یونان باستان، با طبیعت بی‌جان در دوره‌های متأخر تفاوت میکند. با توجه به اینکه بیماری بمعنای خروج از تعادل طبیعی بدن بوده، وظیفه پزشک کمک به طبیعت در بازگشت به این تعادل شمرده میشده است.^(۸۳) این یعنی روند درمان اصالتاً برای طبیعت است «وظیفه پزشک باستان، تشخیص بیماری و کمک به طبیعت در فرآیند درمانگری طبیعی بوده است.»^(۸۴) نقطه اتصال میان تخنه و طبیعت نیز دانش به علل طبیعی شمرده میشود. «دانش به علیت است که به پزشک قدرت پیش‌بینی آینده و تشخیص درست زمان درمان را میدهد و از این جهت، پزشک میتواند طبیعت را کمک کند. یک تخنه که بنیاد بر دانش (علی) داشته باشد، همان هدف و تأثیر طبیعت را دارد.»^(۸۵)

۹۲ ترکیب فصلی سه‌گانه تخنه، توخه فوسیس را اولین بار در آثار افلاطون مبینیم. در محاوره قوانین، مرد آتنی تمام پدیده‌های گذشته اکنون و آینده را ناشی از تخنه، فوسیس یا توخه می‌شمرد و بیان میکند که برخلاف فوسیس و توخه، تخنه بیانگر وجود هوش و نقشه پیشین در پدیده‌هاست.^(۸۶) این دیدگاه مانند تقابلی است که در محاوره سوفیست به

1. Φυσικ

تصویر کشیده شده است؛ یعنی تقابل میان خلقت موجودات پس از آنکه نبودند، به روش دمیورگ (صنعتگران) و یا طبق یک عقیده رایج، پدید آمدن آنها توسط طبیعت و بواسطه علتی که بدون فکر و دانش و بشکلی خودانگیخته تولیدشان میکند.^(۸۷) نقش عنصر خرد و الگوگیری از نظمی ثابت و پیشینی، برای دمیورگ در رساله تیمائوس نیز مطرح شده است؛ البته بدون تقابل با طبیعت.^(۸۸)

طبق دیدگاه مرد آتنی در قوانین، تخته‌های سرگرم‌کننده مانند نقاشی و موسیقی از طبیعت تقلید میکنند و تخته‌هایی که نتایج ارزشمندی دارند، مانند پزشکی، کشاورزی و تربیت بدنی، با طبیعت همکاری^۱ میکنند.^(۸۹)

دیدگاه ارسطو درباره نسبت میان تخته و طبیعت را میتوان ذیل سه محور کلی تقسیمبندی کرد:

الف) تقلید از طبیعت

ارسطو در موارد متعددی اظهار میکند که تخته از طبیعت تقلید میکند.^(۹۰) او همچنین اعتقاد دارد غایت حرکت طبیعی از محصول تخته بهتر است، چون تخته از طبیعت تقلید میکند، نه طبیعت از تخته.^(۹۱) و وابستگی به طبیعت تضمین‌کننده کیفیت و کارکرد بهتر تخته‌ها نیز خواهد بود.^(۹۲)

این دیدگاه البته بی سابقه نیست. بخشی از این موضوع به بحث منشأ تخته‌ها در دیدگاه یونانیان بازمیگردد. دو دیدگاه عمده در این خصوص عبارتند از:

۱. عقیده‌ی عمومی که تخته‌ها موهبت خدایان هستند. شواهد این عقیده را در سخنان بسیاری از نویسندگان یونان باستان، قابل ردیابی است.^(۹۳)

۲. عقیده گروهی که گاتری آنان را عقلگرا و فیلسوفان طبیعی در یونان باستان می‌شمرد و تحلیلی دنیایی از منشأ پیدایش تخته‌ها دارند.^(۹۴) بعقیده همو تحلیل دنیایی و زمینی تخته‌ها و تمدن در سخنان افراد مختلفی بازتاب یافته و به همین جهت نمیتوان دقیقاً اصالت آن را به کسی نسبت داد، اما تحلیلهای زمینی و مادی دموکریتوس در میان همه آنها متمایز است.^(۹۵) برخی از اشارات به این دیدگاه را

I. κοινωσαν



میتوان در سخنان دیگر نویسندگان یونانی نیز مشاهده کرد.^(۹۶)
گاتری بدون دیدن تفاوتی میان افلاطون و ارسطو، هر دو فیلسوف را طرفدار
این دیدگاه میداند.^(۹۷)

ب) تکمیل طبیعت

دیدگاه دیگر ارسطو درباره نسبت میان تخته و طبیعت، تکمیل طبیعت توسط
تخته است. پیشتر دیدیم که نویسنده بقراطی غایت پزشکی را کمک به طبیعت
میدانست. از نظر ارسطو، «تمام تخته‌ها تلاش میکنند کمبودهای طبیعت را جبران
نمایند».^(۹۸) میتوان دیدگاه کمک به طبیعت را نیز در کنار تکمیل طبیعت دید:

تخته برای کمک به طبیعت وجود دارد؛ برای جبران آن چیزهایی که طبیعت
بشکل ناتمام رها میکند. بنظر میرسد طبیعت به تنهایی و بدون کمک میتواند
برخی چیزها را کامل کند، اما چیزهای دیگری هست که طبیعت بسختی
انجام میدهد یا اصلاً نمیتواند انجام دهد؛ مانند اینکه برخی دانه‌ها برای کشت،
احتیاج به مراقبت و تخته کشاورزی دارند ... یا برخی حیوانات خود به خود
به طبیعت کامل خویش میرسند، درحالی که انسان برای مراقبت از خود به
تخته‌های بسیاری احتیاج دارد.^(۹۹)

از نظر شامر این دیدگاه ارسطو بمعنای نقصان یا کمبود ذاتی طبیعت نیست،
بلکه در مقایسه با اهداف و برای رسیدن به غایات انسانی، لازم است که تخته به
کمک طبیعت بیاید.^(۱۰۰)

ج) تمایز با طبیعت

یکی از جنبه‌های پرتکرار در سخنان ارسطو درباره نسبت میان تخته و طبیعت،
تمایزی است که او میان حرکت طبیعی و حرکت صناعی به تصویر میکشد. تمایز
پیدایش طبیعی^۱ و تولید حاصل از تخته^۲ به این است که منشأ پیدایش طبیعی در
خود شیء است، اما منشأ حرکت در تخته، در فاعل میباشد.^(۱۰۱) علاوه بر وجود

۹۴

1. γενεσις
2. ποιησις

منشأ حرکت تخنه در علت فاعلی، صورت نیز در نفس فاعل وجود دارد.^(۱۰۲) این تمایزی است که ارسطو میان تخنه و طبیعت به تصویر میکشد؛ یعنی تمایز به جایگاه منشأ حرکت و صورت. اما نظریه‌یی از ارسطو در قرون وسطی شهرت یافته که مبنی بر تمایز وجودشناختی میان محصول تخنه و محصول طبیعی است؛ نظری مبنی بر اینکه تخنه و صناعت هرگز نمیتواند محصولی را تولید کند که تماماً صفات و خواص محصول طبیعی را داشته باشد؛ یعنی ریشه همان تمایزی که اکنون هر انسانی میان محصولات طبیعی و صنعتی یا طبیعی و مصنوعی مفروض میدانند. به هر حال، شهرت و گسترش انتساب این تمایز به ارسطو، ناشی از انتساب اشتباه بخشی از کتاب *شفا* ابن‌سینا به ارسطو بوده است.^(۱۰۳) ریشه این دیدگاه نیز مسئله‌یی است که ابن‌سینا درباره نسبت میان مواد و عناصر طبیعی در مقایسه با محصولات صناعت کیمیا مطرح میکند و اعتقاد دارد اصحاب کیمیا نمیتوانند عناصری واقعی بسازند^(۱۰۴) و میدانیم چنین مسئله‌یی برای ارسطو مطرح نبوده است.

دیدگاه هایدگر درباره مفهوم تخنه در یونان باستان

در میانه قرن بیستم، هایدگر کنکاش درباره مفهوم تکنولوژی در دنیای باستان را مقدمه درک صحیح و متمایز از ماهیت تکنولوژی در دنیای مدرن معرفی کرد. او با بیان اینکه درک ابزاری از فن، در عین درستی، درکی روزمره از فناوری است که باعث میشود ماهیت و حقیقت فناوری پوشیده بماند، هدف خود را بیان «ماهیت فناوری» اعلام کرد.^(۱۰۵)

هایدگر با بیان تمایز میان مفهوم فن در دنیای باستان و دنیای مدرن، معتقد است مفهوم فن در دنیای باستان به درک حقیقت فناوری (و نه درک روزمره و ابزاری از آن) نزدیکتر است. او مینویسد:

در مورد معنای این کلمه (تخنه یونانی) دو نکته را باید لحاظ کنیم:
اول آنکه تخنه نه تنها نامی برای فعالیتها و مهارتهای فرد صنعتگر است، بلکه شامل هنرهای ذهنی و هنرهای زیبا نیز میشود. ... نکته دوم که مهمتر نیز هست، این است که از آغازین زمانها تا هنگام افلاطون، تخنه با ایستمه متصل است. هر



دو واژه برای دانستن در معنای گسترده آن هستند. ... هر دو بمعنای شناختن و تخصص داشتن در چیزی هستند. چنین شناختی، ناپوشیدگی را در پی دارد. ... بنابراین، آنچه در مفهوم تخته سرنوشت‌ساز است، ساختن، کنترل کردن یا حتی استفاده از ابزار نیست، بلکه در ناپوشیدگی است. تخته، بمثابة ناپوشیدگی و نه بمثابة تولیدکنندگی، نوعی پدیدآوردن است.^(۱۰۶)

پس از بیان این شاخصه در مفهوم تخته، هایدگر تمایز تخته باستان با تکنولوژی مدرن را در این میدانده که فناوری مدرن نوعی گشودگی است که در آن طبیعت بمثابة «منبعی برای استخراج و ذخیره انرژی» ظهور مییابد.^(۱۰۷) در عبارتی دیگر از همین کتاب او مینویسد:

زمانی بود که تنها تکنولوژی تخته نامیده نمیشد، بلکه گشودگی که حقیقت از آن ظاهر میگشت نیز تخته نام داشت. ... زمانی بود که پدید آمدن حقیقت در (قالب) زیبا، تخته نامیده میشد و پوئیسس (تولید) در هنرهای زیبا نیز تخته نام داشت.^(۱۰۸)

از سخنان هایدگر چنین میتوان دریافت که تمام ابعاد معنایی تخته را باید در عنصر ناپوشیدگی جستجو کرد؛ برای مثال، چون عنصر ناپوشیدگی (آلتیا) در تخته پررنگتر از هر عنصر دیگری است، مفهوم تخته همدریف ایستمه (دانش) و همچنین شامل هنرهای زیبا نیز میشده است.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت روشن میشود تخته با داشتن ابعاد و عناصر معنایی مختلف، مفهومی مناسب برای کاربری در تمثیلهای و بحثهای فلسفی و اجتماعی در یونان باستان بوده است. انطباق این مفهوم ارزشمند بر فعالیتهای یک صنف باعث میشود که آن صنف از مرجعیت تخصصی و شأن اجتماعی متمایزی برخوردار باشد. همچنین برای توضیح کارکرد و فعالیت طبیعت نیز مفهوم تخته بسادگی توان بیان ابعاد مختلف و تمایز و تشابه میان فعل طبیعی و فعل انسانی را داشته است. البته در عین ملموس بودن و قابلیت درک آسان برای همگان، این مفهوم از معمای درونی خالی نیست. معمای نسبت میان تخته بمثابة کنترل کامل و توخه بمعنای بی‌کنترلی



و وابستگی به بخت در نتایج و کارکرد برخی حرفه‌ها، یکی از پرسشهای همواره مطرح دربارهٔ تخته است. معمای دیگر، نسبت میان دانش کلی ضروری بعنوان عنصر لازم در هر تخته‌یی، در مقابل عنصر عملی، یعنی اجرای جزئی و فردی در تمام تخته‌هاست. اولین نتیجهٔ این نسبت پیچیده آن است که فراگیری و آموزش تخته فرایندی نسبتاً خاص و گاهی پیچیده باشد که البته مبتنی بر استعداد فردی نیز خواهد بود.

عناصر اصلی مفهوم تخته در هر یک از سه دیدگاه پیش افلاطونی، افلاطونی و ارسطویی تا حدود زیادی ثابت و مورد توجه نویسندگان یونان باستان بوده است. اما نکتهٔ قابل توجه، پررنگ شدن برخی از این عناصر از دیدگاه برخی نویسندگان بخاطر تقابل با مفهومی خاص در یک دوره است؛ برای مثال، بنظر میرسد برای نویسندهٔ بقراطی، تقابل اصلی میان تخته و توخه است و تلاش میکند با تکیه بر عنصر دانش و آگاهی در تخته، از تمامیت و استقلال تخته در مقابل توخه دفاع کند. از دیدگاه افلاطون، آنچه در مقابل تخته قرار دارد، نظر غیرتخصصی و باور عامیانه است. او با الگوی تخته تلاش میکند تمایز میان ارزش نظر متخصصین (از جمله فیلسوفان) و غیرمتخصصین را به تصویر بکشد و از این جهت تأکید مضاعفی بر عنصر مرجعیت تخصصی حاصل از تخته‌های مختلف مینماید. در نهایت، ارسطو نیز که دغدغهٔ تبیین طبیعت را دارد، از تخته بعنوان الگویی برای تبیین غایتمندی طبیعت و یا برای تبیین حرکت طبیعی و تمایزش با حرکت صناعی کمک میگیرد.

همهٔ اینها با حفظ و استمرار مسائل و پرسشها از دوره‌های قبلی است. بعبارت بهتر، اینکه افلاطون به تقابل تخته - دوکسا بیشتر میپردازد، بمعنای حل شدن معمای تخته - توخه نیست و همچنین پرداختن ارسطو به نسبت تخته - فوسیس، بمعنای رسیدن به غایت مطلوب افلاطونی از ارائهٔ الگوی تخته (یعنی ایجاد مرجعیت تخصصی برای فیلسوفان) نمیشود، بلکه هر کدام از این نویسندگان و متفکران، به تناسب زمانه و مسئله‌یی که برایشان مطرح بوده است، بر عنصری از عناصر مفهومی تخته تأکید کرده و از ظرفیت معنایی این الگو برای پیشبرد مقاصد و بحث خویش استفاده کرده‌اند. تمام این موارد نشانگر این هستند که نمیتوان و نباید دیدگاهی ساده‌انگارانه و کلی

به مفهوم تخته در یونان باستان داشت و تمام این پیچیدگیها و ظرافتهای مفهومی را به یک مفهوم کلی مانند ناپوشیدگی فروکاست. هایدگر بیان میکند که تخته «از آغازین زمانها» تا افلاطون با ایستمه هم‌معنا بوده است، درحالی که با بررسی سیر تطور معنایی تخته روشن شد که معنای ابتدایی تخته، نه دانستن در معنای گسترده آن، بلکه کار با دست و تولید امور انضمامی بوده است و اتفاقاً اولین شواهد از کاربرد متداخل تخته و ایستمه در آثار کسنوفانس و افلاطون به بعد قابل مشاهده است.^(۱۰۹) همچنین، استفاده متداخل تخته و ایستمه نه بخاطر عنصر ناپوشیدگی، بلکه دقیقاً بخاطر وجود عنصر مشترک کنترل‌پذیری و تخصص‌محوری است و همین دو عنصر، تمایزبخش میان این دو و توخه هستند. اگر «ناپوشیدگی» و نه «کنترل‌پذیری» عنصر سرنوشت‌ساز تخته بود، تخته نباید با توخه که آن‌هم شامل عنصر ناپوشیدگی است (ناپوشیدگی ناگهانی و غیرقابل کنترل)، تمایز پررنگی از نگاه نویسندگان باستان می‌داشت.

اگر «ناپوشیدگی» و نه «تولید» عنصر سرنوشت‌ساز تخته بود، نویسنده پیش‌سقراتی یونانی، تمایزی میان دمیورگ و تخته نمی‌دید، در حالی که مشاهده کردیم فقدان عنصر تولید انضمامی در دمیورگ باعث شده بود که این واژه برای حرفه‌های غیرتولیدی، و تخته برای حرفه‌های تولیدکننده بکار بسته شود. همچنین تمایز میان شعر و تخته در سخنان سقراط به این معنا بود که هر گونه تولیدی را نمیتوان تخته دانست، بلکه عنصر کنترل در تولید تخته نقش اساسی دارد. به هر حال بنظر میرسد عناصر اصلی مفهوم تخته تغییر ذاتی نداشته‌اند و تمایز ماهوی میان تخته باستان و تکنولوژی مدرن را باید در جایگاه متمایز این مفهوم در زیست‌جهان باستان و مدرن جستجو نمود.

بعنوان پیشنهاد برای پژوهشهای آتی، شایسته است که با مطالعه‌ی مستقل و همه‌جانبه، ملاحظه کنیم که در زمانه ما مفهوم تخته، تکنولوژی و صنعت چه عناصری دارند، تأکید بر کدامیک از این عناصر بیشتر است، در تقابل و تمایز با چه مفهومی درک میشوند و چه اموری در زیست‌جهان ما، این جایگاه و دیدگاه نسبت به مفهوم تکنولوژی را امکان بخشیده‌اند.

۹۸

پی‌نوشتها:

1. Angier, *Techne in Aristotle's Ethics, Crafting the Moral Life*, p. 1.
2. Roochnik, *Of Art And Wisdom, Plato's Understanding of Techne*, p. 19.
3. Partridge, *Origins, An Etymological Dictionary*, p. 3387.



سال هشتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۶

4. Homer, *Odyssey*, p. 80.
5. Bambrough, *Demiurge*, p. 698.
6. Roochnik, *op.cit.*, p. 24.
7. Hofmann, "Medicine as Techne - A Perspective from Antiquity", p. 409.
8. Hankinson, "Hippocrates and Hippocratic Corpus", p. 373.
9. Roochnik, *op.cit.*, p. 64; cf. Aristotle, *Frag*, F 137.
۱۰. در مورد سرگذشت واژهٔ تخنه در یونانی، تا آرت (هنر) در لاتین و تقسیم آن به هنرهای آزاد (هنرهای مردمان غیربرده) و هنرهای زیبا (هنر در معنای امروزی آن) رک: ریتز، یواخیم؛ گروندر، کارلفرید و دیگران، *فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، (ج ۱: فلسفه هنر)، ص ۷۹-۸۲.
11. Gorgias, *Encomium of Helen*, p. 25.
12. *Ibid.*, p. 27.
13. Lloyad, *Hippocratic Writings*, p. 196.
14. *Ibid.*, p. 146.
15. Soph. 257d.
۱۶. برای استفادهٔ متداخل از دو واژهٔ تخنه و اپیستمه در سخنان افلاطون و ارسطو، رک: Angier, *Op.cit.*, pp. 17-18
- Parry, R. (2014, Fall), *Episteme and Techne*, E. N. Zalta (ed.), retrieved Summer 2017, from Stanford Online Encyclopedia of Philosophy.
17. Rep. 4.438cd.
18. Pol.1.1254al.
19. *Ibid.*, 1.125, b30.
20. Lloyad, *op.cit.*, p. 146.
21. Nic. Eth.1.1094b13.
22. Lloyad, *op.cit.*, p. 140.
23. Charm.165d4 - 5.
24. Rep. 346a - c.
25. Pol. 1257b.
26. Phys. 2.199a3.
27. Frag.B14.
28. Liddell & Scott, *A Greek-English Lexicon*, p. 1839.
29. Lloyad, *op.cit.*, p. 140.
30. *Ibid.*
- ۹۹ 31. Roochnik, F., *op.cit.*, p. 29. cf. Noussia-Fantuzzi, *Solon the Athenian, the Peotic Fragments*, p. 187.
32. cf. Met. 1.980b30.
33. *Laws*. 10.8886.
34. *Ibid.*, 709d.
35. Met.12.1070a8-9.
36. Pol.1.1258; b37.
37. Nic. Eth.6.1140a20.
38. Rehet.1392b8.
39. Rehet.1392b9.
40. Eud.Eth.8.1247a6.



41. Lloyad, *op.cit.*, p. 139.
42. *Ibid.*, p.145.
43. *Ibid.*, p.77.
44. *Ibid.*, p.83.
45. Lon. 533d.
46. Lon.534b.
47. Prot.357b.
48. Rep.522c.
49. Phil.55e.
50. Corg.5ola.
51. Phaed.262c.
52. Met. 1.98ob26.
53. Met. 9.1046b3.
54. Frag. B46.
55. Met. 10981b5.
56. Lloyad, *op.cit.*, p.70.
57. Roochnik, *op.cit.*, p. 53.
58. Rep.3. 408e.
59. Phaed. 268c.
60. Pol.2.1269a9.
61. Met.1.98oa1-30.
62. Eud.Eth.1.1218a36.
63. Nic.Eth.6.1138b36ff.
64. Nic.Eth.6.1139b17.
65. Reeve, *Practices of Reason, Aristotle's Nicomachean Ethics*, pp. 68 &74.
66. Lloyad, *op.cit.*, p. 67.
67. Lach.185a.
68. Prot. 319b.c.
69. Stat. 293b-c.
70. Pol 31281b12 – 13.
71. Pol.3. 1282a12.
72. Herodotus, *Historia*, p. 3:207.
73. Isocrates, *Fragments*, p. 301.
74. Lloyad, *op.cit.*, p. 68.
75. Lach. 185b.
76. Prot. 319c.
77. Theaet. 198b.
78. Phil. 16c-d.
79. Post. Ana.1.71a1-2.
80. Met. 91047b36.
81. Nic. Eth.2.1103b1.

82. Soph. El.183b15.
 83. Lloyad, *op.cit.*, p.22.
 84. Hofmann, *op.cit.*, p. 406.
 85. *Ibid.*, p.408.
 86. *Laws*.10.888e.
 87. Soph. 265c.
 88. Tim. 28a-b.
 89. *Caws*.10.889c.d.
 90. Phys. Frag.B23, 2.194a22.
 91. Frage. B13.
 92. Frage.B47.
 93. Plat: Stat. 274c; Sym. 186e; Menex. 238b. Hom. Il. 13.730-733. Aesch. PB. 465-484. Hp. VM. 14.
 94. Guthrie, *In the Beginning*, p.84.
 95. Idem, *A History of Greek Philosophy*, 2:474.
 96. Soph. Ant. 353-410. Hp. VM. 3.5-10 & 8; De Arte 9:6-8. Aristot. Met. 1.981b17.
 97. Guthrie, *In the Beginning*, p.99.
 98. Phys.199a16.
 99. Frage.B13.
 100. Schummer, "Aristotle on Technology and Nature", p.111.
 101. Met.7.1034a9;11.1064a28-29;12.107a8-9.
 102. Met.7.1032b23.
 103. Schummer, *op.cit.*, p.113.

۱۰۴. ابن سینا، *الشفاء (طبیعیات)*، ۲:۲۲.

همچنین رک:

- Newman, "The Artificial and the Natural an Evolving Polarity", p. 117.
 105. Heidegger, *Question Concerning Technology and Other Essays*, p. 4.
 106. *Ibid.*, p.13.
 107. *Ibid.*, p.14.
 108. *Ibid.*, p.34.
 109. Parry, *Episteme and Techne*.

۱۰۱

منابع فارسی:

۱. ابن سینا، *الشفاء (طبیعیات)*، تحقیق سعید زاید، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی (ره)، ۱۴۰۴ق.
 ۲. ریتر، یوآخیم؛ گروندر، کارلفرید و دیگران، *فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، (ج ۱: فلسفه هنر)، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و همکاران، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه فرهنگی - پژوهشی نو ارغنون، ۱۳۸۹.

سال هشتم، شماره سوم
 زمستان ۱۳۹۶
 صفحات ۷۹-۱۰۲



مهرنیا، ذاکری، لطیفی؛ عناصر و جایگاه مفهوم تخته در فلسفه یونان باستان و بررسی دیدگاه های دیگر درباره آن

منابع انگلیسی:

1. Angier, T., *Techne in Aristotle's Ethics, Crafting the Moral Life*, London: Continuum, 2010.
2. Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*, J. Barnes (ed.), Princeton: Princeton University Press, 1991.
3. Bambrough, R. Demiurge, in D. M. Borchert, *Encyclopedia of Philosophy* (pp. 697-699), New York: Thomson Gale, 1967.
4. Bensaude, B., & Newman, V. R. (eds.), *The Artificial and the Natural an Evolving Polarity*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press, 2007.
5. Gorgias, *Encomium of Helen*, C. Rowe (ed.), Bristol: Bristol Classical Press, 1982.
6. Guthrie, W. (1957), *In the Beginn*, Bristol: Cornell University Press, 1982.
7. Guthrie, W. A., *History of Greek Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press, 1969.
8. Hankinson, R. J., *Hippocrates and Hippocratic Corpus*, in D. Borchert, *Encyclopedia of Philosophy* (pp. 4:373-376), New York: MacMillan, 2005.
9. Heidegger, M., *Question Concerning Technology and Other Essays*, W. Lovitt, (trans.), New York & London: Garland Publishing Inc, 1977.
10. Herodotus, *Historia*, A. D. Godley (trans.), Cambridge: Loeb Classical Library, 1920.
11. Hofmann, B., "Medicine as Techne - A Perspective from Antiquity", *Journal of Medicine and Philosophy*, 28(4), 2003.
12. Homer, *Odyssey*, I. Johnston (trans.), Arlington, Virginia: Richer Resources Publications, 2006.
13. Homer, *The Iliad*, I. Johnston (trans.) Arlington, Virginia: Richer Resources Publications, 2006.
14. Isocrates, *Isocrates*, T. Page, (ed.), & G. Norlin (trans.), London: The Loeb Classical Library, 1929.
15. Liddell, H. G., & Scott, R., *A Greek-English Lexicon*, New York: Oxford University Press, 1996.
16. Lloyd, G. (ed.), *Hippocratic Writings*, J. Chadwick, W. N. Mann, I. M. Lonie, & E. T. Withington, (trans.), London: Penguin Books, 1983.
17. Newman, W. R., "Art, Nature, Alchemy, and Demons", in *The Artificial and the Natural, An Evolving Polarity* (pp. 109-134), Cambridge, Massachusetts: The MIT Press, 2007.
18. Noussia-Fantuzzi, M., *Solon the Athenian, the Peotic Fragments*, G. Boter (ed.), Leiden, Boston: Brill, 2010.
19. Parry, R. (2014, Fall), *Episteme and Techne*, E. N. Zalta (ed.), retrieved Summer 2017, from Stanford Online Encyclopedia of Philosophy: <https://plato.stanford.edu/archives/fall2014/entries/episteme-techne/>.
20. Partridge, E., *Origins, An Etymological Dictionary*, London: Taylor & Francis e-Library, 1966.
21. Reeve, C., *Practices of Reason, Aristotle's Nicomachean Ethics*, Oxford: Oxford University Press, 1992.
22. Roochnik, D., *Of Art And Wisdom, Plato's Understanding of Techne*, Pennsylvania: Penn State University, 1996.
23. Schummer, J., "Aristotle on Technology and Nature", *Philosophia Naturalis*(38), 2001.
24. Sophocles, *Antigone*, R. Gobbons, & C. Segal (trans.), New York: Oxford University Press, 2003.

